

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به روایت مقبوله معروف عمر ابن حنظله بود و عرض شد که اگر ما باشیم و حسب ظاهر، اولاً نسبت به مفردات رجالی اشخاصی که در سند آمده می شود آنها را توثیق کرد، مشکل خاصی به لحاظ آنها وجود ندارد و تصحیح سند هم ظاهراً احتیاج نداریم. ظاهراً نسخه ای که مرحوم شیخ داشته محمد ابن حسن ابن شمون بوده و نیازی به این نسخه نیست، نسخه مرحوم صدوق هم هست، نسخه مرحوم شیخ کلینی هم هست، شیخ طوسی هم از نسخه دیگر، مجموعه نسخ نشان می دهد که مشکل خاصی به این لحاظ نیست و آن ظاهراً اشکالش هم سر همان احتمالاً راوی نسخه باشد و بحث های شذوذ روایی را متعرض شدیم. بحث های شذوذ فهرستی که انصافاً مشکل دارد.

حالا این مشکل این طوری است که مثلاً اگر روایت در قرن دوم صادر شده تقریباً یک قرن می شود گفت، دو طبقه یک مقداری خالی از ابهام نیست لکن ظاهراً از زمان محمد ابن حسین که از اجلای اصحاب است دیگه این روایت یواش یواش رو به شهرت می رود. من دیروز عرض کردم از قرن چهارم ولی در حقیقت باید گفت از میانه های قرن سوم دیگه روایت رو به شهرت می گیرد یعنی محمد ابن حسین هم محمد ابن یحیی از او نقل می کند که از اجلاء است و از غیر طریق ایشان محمد ابن علی ابن محبوب نقل می کند و سعد ابن عبدالله از محمد ابن حسین. اینها طبقه مشایخ کلینی هستند. در طبقه مشایخ کلینی حدیث آرام آرام جا می افتد و در قرن چهارم و پنجم دیگه خب هر سه بزرگوار نقل می کنند. تقریباً می شود گفت حدود یک قرن حدیث خیلی شهرتی نداشته اما بعد یواش یواش این حدیث جا می افتد. حالا سرّ عدم شهرت شاید به خاطر همان صدر حدیث بوده که جنبه ولایت یا مثلاً این تفکری بوده که شاید بعضی از خطوط غیر صحیح مثل خطوط غلات که به مثل ابوخیجه سالم ابن مکرم نسبت داده شده، چون آن را نقل کرده. ابوخیجه این مسئله را نقل کرده. ابوخیجه همین طور که کرارا صحبت شده جزء جماعت خطابی ها بوده، البته بعد توبه کرده و از آن راه برگشته و تصادف

روزگار بوده که کشته نشود و إلا با جماعت ابو الخطاب قیام مسلحانه کرد و تنها فردی که از آن جماعت زنده بود همین ابو خدیجه است. یعنی توثیق شده مثل نجاشی و اینها و ظاهرا به اصحاب برگشته و إلا جزء همان ها حساب می شد.

حالا به هر حال چون یک سابقه این طوری در عمل او وجود دارد شاید تصور بوده که این جور روایات این طور باشد، البته این روایت عمر ابن حنظله مضافا به این که مسئله ولایت را به آن صورت مطرح می کند انصافا تعابیری دارد که در روایات دیگر وارد نشده، منحصر به خودش است. حتی در بحث ولایت، حالا غیر از بحث حجیت خبر.

چون در روایت ابو خدیجه دارد فلیرضوا به حکما دارد، به عنوان حکومت و لذا آقای خوئی می فرمودند که این روایت ناظر است به مسئله قاضی تحکیم، البته ما هم مناقشه کردیم و گفتیم این روایت هم ناظر به قاضی منصوب است و قاضی تحکیم است لکن به هر حال این یک شبهه ای توش هست اما روایت عمر ابن حنظله تصریح دارد، فإنی جعلته حاکما، روایت عمر ابن حنظله فإنی جعلته حاکما، اصلا تصریح به نصب دارد، إنی جعلته حاکما، البته اگر این ذیل نبود عاداتا چون برای فقیه عاداتا سه عنوان قائلند، یکی تقلید، رجوع به فتوای ایشان، یکی مسئله قضاوت و یکی اداره جامعه اسلامی که اصطلاحا به آن می گوئیم ولایت و در این روایت مبارکه، البته مسئله تقلید منصب نیست، این که بعضی ها نوشتند فقیه سه تا منصب دارد، یکیش تقلید، تقلید منصب نیست لکن من عرض کردم در میان اهل سنت یک معنای تقلید منصب بود یعنی خلیفه یک کسی را به عنوان قاضی القضاات یا فقیه البلاد یا شیخ الاسلام قرار می داد که جامعه ای که تحت نفوذ خلیفه هستند از او پیروی بکنند و این کار در زمان بعد از خلافت عباسی ها توسط عثمانی ها که تاسیس شد این کار را هم کردند و لذا شیخ الاسلام داشتند و چون حکومت صفویه در زمان عثمانی ها تشکیل شد آنها هم به همان تقلید شیخ الاسلام برای بلاد شیعه قرار دادند، برای ایران قرار دادند که مثلا فرض کنید یک مدتی پدر شیخ بهایی بود، خود شیخ بهایی بود، پدر زن ایشان بود و إلی آخره. این اواخر مجلسی بود. اینها به عنوان شیخ الاسلام بلاد معرفی شدند، این یکیش منصب بود، تقلید منصب نبود اما این یکیش منصب بود و مراد از لفظ مجتهد هم گاهی مراد این معنا بود، اشتباه نشود. گاهی مجتهد همان معنایی که ما عالم باشیم و فقیه باشیم، گاهی هم مجتهد من نصبه الحاکم، حالا سلطان یا امیر، به رجوع به ایشان در فتوا، این را مجتهد می گفتند. در اصطلاحات اهل

سنت نگاه بکنید نوشته و اشترط فی المجتهد أن يكون فقيها، این مجتهد در این جا مراد آنی است که ینصبه السلطان و فقیه هم آن جانب علمی است.

در میان ما الان فعلا این جور است یعنی جزء مناصب نیست، تقلید جزء مناصب نیست که یک کسی را تقلید بکنند نصب بکنند به عنوان این منصب، لکن این در دنیای اسلام بوده، فرض کنید مثلا هارون ابویوسف را قرار داد، نقل شده که منصور به مالک می گفت که موطا را بنویسیم و به تمام بلاد بفرستیم که همه از این موطا مالک عمل بکنند، این طور. ببینید این تفکر. حالا نمی خواهم وارد بحثش بشوم و در طول تاریخ اینها نوشته شده و عناوینش مشخص است که فعلا جای بحثش در این جا نیست.

این روایت مبارکه توش بحث اجتهاد ندارد چون دارد إنی جعلته حاکما، مگر بگوییم حاکم در آن زمان به معنای مجتهد یعنی فقیهی که به او رجوع بشود، آن وقت سه منصب می شود. البته این یک بحث مفصلی بین اعلام است، حالا آن اجتهاد و تقلید را چون جدا کردند کنار اما این روایت مبارکه آیا دو تا منصب را دارد که قضاوت و ولایت باشد یا یک منصب دارد که قضاوت؟ مشهور بین علمای ما قضاوت است اما عده ای همان طور که عرض کردم، تاریخش هم دیروز عرض کردم شامل ولایت است چون در سوال دارد يرجع، يرجع شبیه این است، إلی القضاة أو السلطان یا إلی القضاة أو السلطان. گفته شده مراد از قضا که قضاوت است و سلطان هم که مراد اداره جامعه است، باز جواب دادند که نه اینجا سلطان به عنوان مکمل قضا است.

یکی از حضار: کجا سلطان دارد؟

آیت الله مددی: در همین روایت عمر ابن حنظله، صدرش. در روایت عمر ابن حنظله سلطان و قضاات دارد، در روایت ابو خدیجه ندارد. اینها فرق هایی است که بین این دو تا روایت است، روایت عمر ابن حنظله و ابی خدیجه.

لذا روایت عمر ابن حنظله خیلی مضمونش مضمون خاصی است، توضیحات عجیبی دارد، حتی در بخش ولایتش هم یا قضاوتش و نظر خود ما این است که این هر دو را می گیرد یعنی هم قضاوت را می گیرد و هم ولایت را می گیرد. مشکل ندارد و آقای خوئی هم قبول

کردند که این روایت قاضی منصوب است لکن سندش را قبول نکردند. روایت ابوخیجه را سنداً قبول کردند چون عده ای باز آن را قبول نکردند.

یکی از حضار: اصلاً معلی ابن محمد مشکل دارد، چطوری قبول کردند؟ معلی ابن محمد مضرب است، مذهبش مشکل دارد. حسن ابن علی هم ظاهراً توثیق نشده

آیت الله مددی: حسن ابن علی یا وشاء است یا ابن فضال است، نه.

عرض کنم که ایشان در سابق معلی ابن محمد را از راه کامل الزیارات توثیق می کرد، بعد از کامل الزیارات برگشتند.

یکی از حضار: الان شما خودتان این حدیث را چطور می بینید؟

آیت الله مددی: بله مشکل دارد اما آن دلالتش بر قاضی منصوب هم خوب است. حالا من نمی خواهم وارد بحث بشوم چون آن بحث ما نیست

یکی از حضار: شما فرمودید سنداً قبول کردند من برای همین عرض کردم.

آیت الله مددی: نه خیر، ایشان سنداً قبول می کردند لکن دلالتاً اشکال داشتند. می گفتند قاضی تحکیم.

و روایت جامعی که داریم أما الحوادث الواقعة، انصافاً اگر ما باشیم و طبق قاعده، هر سه مقام را می شود از توش در آورد، فارجعوا فیها، رجوع به هر سه مقام باشد. یکی مسئله تقلید باشد، یکی مسئله قضاوت باشد و یکی هم مسئله ولایت، اما الحوادث الواقعة، البته باز معروف تر و مشهورتر، یا تقلید را فهمیدند و یا تقلید و قضا را فهمیدند، فارجعوا فیها، غالباً شاید همان تقلید را فهمیدند. دیگه من وارد آن بحث نشوم و من فقط می خواستم اشاره ای بکنم به این قسمت از روایت.

شاید یکی از تصوراتشان این بوده که بعد که مخصوصاً یک قسمت های روایت عمر ابن حنظله که یک کسی که فقیه این طوری باشد و شما ردش بکنید فإنما علینا الرد، رد بر ما کرده، این تعبیر هم این جاست، جای دیگه نیامده. و الردّ علینا فی حد الشرک بالله، این تعبیر

هم در این جا آمده، من چون الان نمی خواهم، فقط یک اشاره ای می خواهم بکنم که آقایان اگر می خواهند بحث بکنند راه بحث برایشان روشن بشود، من فعلا نظرم به این است و إلا وارد متن روایت و خصوصیات نمی خواهم بشوم.

روایت عمر ابن حنظله یک نکاتی دارد که جای دیگه نیست، حتی اگر فرض کنیم این مضمون آمده این نکات و ظرافت ها در این روایت عمر ابن حنظله مشهود است.

علی ای حال انصافا می شود گفت به لحاظ نقلی از نیمه های قرن سوم، این دیگه حدیث شروع می شود، مشایخ و بزرگان نقل کردن و اعتماد کردن و من سابقا عرض کردم اصولا یکی از نکات مهم در فقه شیعه، در روایات ما، این یک نکته مهمی است که این حتی منشا اشتباهاتی هم شده به نظر ما که گاهی می شود یک شخصی یا توثیق نشده یا فرض کنید حتی ضعیف است لکن روایت را طبقه بعدی مشایخ قبول کردند، این قبول مشایخ خودش یکی از نکات است و این منشا شد، مثلا فرض کنید مرحوم شیخ طوسی خیال می کنند که منشا قبول روایت قیاس ابن کلوب چون مثلا حالا بعضی ها خیال کردند و به شیخ نسبت دادند وثاقت قیاس، این عبارت نیست لکن ظاهر عبارت شیخ یک روایتی است که ایشان لما روی عن الصادق آورده که امام صادق فرمودند ببینید اهل سنت از امیرالمومنین چی نقل کردند. حالا خیال کردند اعتماد اصحاب ما روی قیاس ابن کلوب روی این جهت است یعنی شیخ حتی در این مرحله تفکر رجالی را به کار بردند، خوب دقت بکنید! لکن ما توضیح دادیم روایات قیاس ابن کلوب که الان به ما رسیده توسط خشاب است، خشاب از اجلای اصحاب است و لذا احتمالا روایت قیاس ابن کلوب خیلی بیشتر از آن مقداری باشد که دست ما رسیده است، این مقدار را خشاب قبول کرده است.

یکی از حضار: می فرمایید شیخ چه عبارتی دارد؟

آیت الله مددی: در عده دارد.

یکی از حضار: این جا مرحوم نجاشی از حسن ابن موسی که فرمودید.

آیت الله مددی: همه شان از حسن ابن موسی، در روایات معجم هم نگاه بکنید همه از حسن ابن موسی است که عن الخشاب.

دقت کردید چی شد؟ چی می خواهم بگویم؟ این همان یکی از موارد اختلاف بین دیدگاه رجالی و فهرستی است. روشن شد؟ یعنی این مسئله رجالی و فهرستی فقط روی روایات نیست. اصلا روی این تفکر که مثلا قیاس ابن کلوب به روایتش عمل شده مثل سکونی، مثل فلان یا مثلا مثل، حالا اصحاب ما از زمان محقق فهمیدند مراد شیخ این است، این جور فهمیدند و این فهم هم درست نیست چون اینها ثقه هستند به روایتش عمل شده ولو که مخالفند، جزء عامه هستند لکن چون ثقه هستند عمل شده. این یک فهمی است که بین اصحاب ما وجود دارد و من توضیح دادم که این نیست، یک اشتباهی پیش آمده، حالا دیگه قد یوخذ الجار بذنب الجار، شیخ یک مطلبی را به فرق باطله شیخ دارد، مثلا فطحیه و واقفیه، آن جا می گوید عمل می کنیم به خاطر وثاقت، بعد یک مطلبی دارد راجع به عامه، این صفحاتش هم نزدیک هم هست، خیلی فاصله ندارد. آنجا می گوید به روایت عامه عمل می کنیم لقول ما روی عن الصادق إذا نزلت بکم حادثه، این یک تعبد آنجا داریم، ظاهرا تا آن جایی که من فهمیدم اولین شخصی که در این اشتباه واقع شده مرحوم محقق حلی مع جلالت شانش در رساله عزیه نسبت داده به شیخ که گفته به این روایت سکونی و قیاس ابن کلوب عمل بکنیم چون ثقه هستند، این را شیخ در این ها نگفته است. عده هست و کتاب موجود است الحمدلله، شیخ این را در این ها نگفته. این وثاقت را در آن شیعه مخالف گفته، در فرق شیعه گفته مثل فطحیه و واقفیه، آنچه که شیخ در آنها گفته این است، البته در فطحیه و واقفیه واقعا این نکته هست، چرا؟ چون مثلا فرض کنید روایت عمار ابن موسی ساباطی، همین عمار که یکی از افراد هم اسم می برد. روایات عمار الان ظاهرا روی وثاقت بهش عمل کردند. ظاهرش این طور است، این مطلب ایشان درست است، چرا؟ چون ما معظم روایاتی که از عمار داریم یعنی شاید نزدیک شصت تا هفتاد درصد، شاید هم بیشتر روایات عمار روایاتی است که شیخ از کتاب محمد ابن احمد نقل می کند و صاحب کتاب اینها را از احمد ابن الحسن، احمد ابن الحسن فطحی است، بعدیش هم فطحی است، تا عمار همه فطحی هستند، از مشایخ شیعه کسی توش نیست، فقط صاحب نوادر الحکمه، صاحب کتاب شیعه است و إلا تمام سند فطحی هستند و لذا مرحوم، این از ابداعات مرحوم فیض کاشانی در واقفی وقتی می خواهد نقل بکند می گوید محمد ابن احمد عن الفطحیه عن الصادق، چون همه فطحی اند، تمام راه من البدو إلى الختم اما فرض کنید قیاس ابن کلوب همه سنی نیستند، خشاب از اجلائی شیعه است، شیخ، اینها آمدند این مطلب را به شیخ

نسبت دادند و به هر حال مرحوم شیخ معلوم می شود که حالا آن شیخ هم خیلی عجیب است، لما رُوی عن الصادق آورده و آن اصلاً سندش هم ضعیف است.

یکی از حضار: من این طور می بینم که نوع ابن دراج را هم جزء عامه آورده

آیت الله مددی: با این که ایشان جزء عامه هم نیست. یک اشکال دیگر هم سرِ فرد است.

یکی از حضار: رواه حفص ابن قیاس و قیاس ابن کلوب و نوح ابن دراج و سکونی و غیرهم من العامه

آیت الله مددی: نه نوح از عامه نیست، چون قاضی بوده و اینها مثلاً نگه می داشته و مذهبش را اخفا می کرده.

این لما رُوی عن الصادق دارد، ایشان خیلی عجیب است. ایشان که سند ننوشته. عرض کردم ما که همه اش می گفتیم در کتب شیعه

نیست، بعدها در یکی از کتب زیدیه که در قرن پنجم نوشته شده از فصل تعارض کتاب نوادر الحکمه این حدیث را نقل کرده، سندش

هم ضعیف است

یکی از حضار: عبارت چیست؟

آیت الله مددی: این در این کتاب ها نیست، تازه پیدا شده، هفت هشت ده سال است. اصلاً آن ربطی به این ندارد. آن حدیث ربطی به

قیاس ابن کلوب ندارد.

حالا به هر حال من چون نمی خواهم وارد بشوم، آن جا هم شیخ اشتباه عجیبی را مرتکب شده رضوان الله تعالی علیه.

به هر حال باز یک اشتباهی را بعدی ها از زمان محقق آمده که خیال کردند که شیخ اینها را توثیق کرده، این مشکل شد و تا جایی که

من دیدم اولین کسی که دیدم متنبه شده مرحوم آقای تستری در مقدمات قاموس است که عده ای خیال کردند شیخ اینها را توثیق کرده،

در صورتی که این نیست و مطلب ایشان درست است اما یک تحلیل کافی نداده است. حالا عرض کردم در این کتاب قاموس یک

نکات فنی بسیار ظریفی است که حالا مثلاً ممکن است در طی هزار سال، حالا هفتصد سال، ششصد سال اشتباهاتی پیدا شده و ایشان

سعی کرده تصحیح بکند. این مطلب ایشان در قاموس درست است اما احتیاج به شرح دارد و شرحش هم بنده اجمالا عرض کردم،

توضیحش در محل خودش در ابحاثی که مناسب فهرست بود در شب های ماه رمضان آن جا مفصلا متعرض شدیم.

علی ای حال خوب دقت بفرمایید، لکن قیاس ابن کلوب نکته فهرستی است نه نکته رجالی. اگر توثیق می کرد نکته و راجع به عمار

نکته، نکته رجالی است، حق با ایشان است، وثاقتش است. چرا؟ چون مشایخ، مشایخ داریم اما آن چیزی که ما بیشتر از عمار داریم

مال خود فطحیه است، مشایخ امامیه نیستند و نوادر الحکمه هم جزء مصنفات است، جزء کتبی نیست که حالا بگوییم یکی از مشایخ

بزرگ شیعه است، از مشایخ شیعه است اما اگر نقل کرد، چون يعتمد المراسیل و يعتمد الضعفاء و فلان، خود همان نوادر الحکمه هم وضع

روشنی ندارد، به هر حال ثقه در نقل هست، نه این که اشتباه کرده اما این که بگوییم امام فی هذا الشأن و اختیار بکند، نه، ظاهرش که

تصنیف باشد، روایات را جمع کرده. علی ای حال کیف ما کان تا این جا.

یکی از حضار: بالاخره ثقه بودند که عملت الطائفة بما رواه

آیت الله مددی: معلوم نیست چون می گوید لما روی عن الصادق. همین که قیاس ابن کلوب خواندید دو سطر قبلش.

یکی از حضار: الان عدة الاصول جلد ۱ صفحه ۱۴۹، باید بگردم.

آیت الله مددی: دو سطر قبلش را نگاه بکنید لما روی عن الصادق و لذا عملت الطائفة بروایاته، و لذا می گوید، عملت الطائفة، این را

اصلا در بحث تعارض دارد نه در بحث حجیت. می گوید اگر راوی از اهل سنت بود نظر، اگر مخالف نبود

یکی از حضار: می گوید للقرائن التي تدل علی

آیت الله مددی: نه آنجا نه، دو سطر، نه دو صفحه، سه سطر قبل از این مطلب.

یکی از حضار: لما روی

آیت الله مددی: آهان، لما روی عن الصادق، دو سطر قبلش باز، یک سطر قبل از این

یکی از حضار: إذا نزلت بكم حادثة؟

آیت الله مددی: آهان.

این را می گوید لما روى عن الصادق و لذا به روایات عامه عمل می کنیم چون امام فرمود، نمی گوید چون ثقة هستند، آقایان توجه نکردند، خیال کردند ایشان عمل کرده، در باب فرق شیعه گفته لکوهم ثقات فی النقل و إن كانوا مخطئين فی الاعتقاد.

یکی از حضار: آخه ادامه اش هم دارد و لأجل ما قلنا عملت الطائفة اخبار فطحية

آیت الله مددی: آهان، آن جا توثیق کرده است

یکی از حضار: مثل عبد الله ابن بکیر

آیت الله مددی: آنجا توثیق کرده است. همان عبدالله ابن بکیر را توثیق کرده است، فإنه كانوا ثقات فی النقل و إن كانوا مخطئين فی الاعتقاد، همچنین عبارتی مثلاً.

در فطحیه توثیق کرده، در عامه توثیق نکرده. این منشا اشتباه شده، چون نزدیک به هم هستند. خیلی نزدیکند، آن یکی اولی در بحث حجیت خبر است و این دومی در تعارض است، دقت فرمودید؟ آنجا توثیق کرده و حق هم با ایشان است، انصافاً حق با ایشان است چون ما الان داریم از روایت فطحیه که اصلاً اجلاء طائفه نقل نکردند. همه شان هم فطحی هستند، هست، موجود بعینه، شواهد در خارج بعینه موجود است. ان شا الله مطلب یکمی خارج شدیم برگردیم.

پس بنابراین این خودش یک طریقه ای بین اصحاب بوده، انصافاً بعد از محمد ابن الحسین، اولاً می شود گفت مبدأ این کار محمد ابن الحسین است که جزء اجلاء است، حتی عبارت نجاشی را انسان در محمد ابن حسین می خواند خیلی واقعا استفاده ی جلالت شأن می شود، بعد از ایشان مشایخ کبار در این رتبه، حالا یا از ایشان مثل محمد ابن یحیی و سعد ابن عبدالله یا از استاد ایشان محمد ابن عیسی، مثل محمد ابن علی ابن محبوب، انصافاً در نیمه دوم قرن سوم حدیث دست اجلاء طائفه می افتد و در قرن چهارم هم اجلاء مثل کلینی و مرحوم صدوق، مرحوم شیخ طوسی در قرن پنجم انصافاً می شود گفت از سال های ۲۴۰ و ۲۴۵ دیگه حدیث دست اجلاء نقل شده و بزرگان این را به عهده گرفتند که می شود گفت مبدأش مرحوم محمد ابن حسین ابن ابی الخطاب است. ایشان فوق العاده جلیل القدر

است، تامل در احوال ایشان خودش کافی است. من همیشه عرض کردم که ما گاهی روایت را با قرائن بررسی می کنیم قرائن را روی خود شخص راوی می بریم و گاهی روی تلقی ای می بریم که بعدها شده، بزرگانی که بعدها آمدند که این همین اصطلاح ما طریقه فهرستی است. اگر روی خود راوی بردیم این بیشتر طریقه رجالی است، اگر بردیم روی افرادی که بعد آمدند مصادر بعدی، افراد بعدی و بزرگان شأن، حالا شما می خواهید محمد ابن حسین ابن ابی الخطاب را بیاورید یعنی عبارات نجاشی.

یکی از حضار: انگار این عبارت چهار مرتبه آمده، داخل این کتاب عده آمده است، چهار مرتبه آمده است، سه بار پشت سر هم آمده و انگار در دو جاست.

آیت الله مددی: دو بار آمده، یکی حجیت خبر و یکی در بحث تعارض است. من عرض کردم این توضیحاتش را مفصلاً عرض کردم. من نمی خواستم وارد این بحث بشوم. الان شما محمد ابن الحسین را در عبارات. اسم ابی الخطاب زید این را هم می آورد.

یکی از حضار: جلیل من اصحابنا، عظیم القدر، کثیر الروایه، ثقۀ عین حسن التصانیف، مسکون

آیت الله مددی: این مسکونُ إلی روایتہ معنایش همین است، این بحث فهرستی است. یعنی تمام کلمات نجاشی یکی یکی هر کدام یکی یکی معنا می دهد، مسکونُ إلی روایتہ، ولو توش مثلاً داود ابن الحسین یا حکم ابن مسکین، مسکونُ، این مسکونُ، این را مرحوم آقای ابطحی هم در بعضی از موارد. به نظرم در همین تهذیب المقال اشاره دارند و درست هم هست، البته ایشان بحث های فهرستی نفرمودند و اشاره ای هم ندارند اما عرض کردم بعضی از بزرگان بر اثر کثرت مطالعه در آثار قدما این احساس را پیدا کردند که پیش قدما مسالک دیگه هم بود، این مسکونُ یعنی دیگه داود ابن حسین و محمد، این مرد فوق العاده است، خیلی حساب شده انتخاب می کند، مسکونُ إلی روایتہ.

یکی از حضار: دو تای دیگه هم داریم، یکی محمد ابن بکران ابن عمران است، یکی هم عبدالله ابن صلت ابوطالب قمی است، این دو تا را هم گفته

آیت الله مددی: بله.

اینها عباراتی است که دلالت بر همین نکته فهرستی می کند، روشن شد؟ یعنی شما خوب دقت بکنید بهترین راه این است که هر وقت می خواهیم استظهاری بکنیم یا نکته ای بگوییم مصدرش هم سوال بفرمایید. از کجا این مطلب؟ حالا آن جلیل فی اصحابنا، عظیم القدر، آنها شخصیت های خارجی، عین یعنی جزء عیون طائفه است، جزء بزرگان است. عرض کردم معذک چند دفعه خودم عرض کردم آنی که خودم شخصا به روایات این شخص نگاه کردم از این مقدار هم بالاتر است، آنی که شخصا خودم معتقدم. این یکیش مسکونُ إلی روایت، این مسکونُ، عرض کردیم ما قبول بکنیم که نجاشی وقتی مطلبی را می گوید استظهار شخصی خودش نیست، این تلقی طائفه است یعنی برخورد طائفه این جور بوده که این شخص یک شخصی است که مسکوت، خوب دقت کردید چی شد؟ این تلقی طائفه است، این دیگه خیلی ارزش کار را بالا می برد. این که شهادت از کسی نه، این معلوم می شود که اصلا شخصیتی بوده که این خصوصیتی داشته که مسکونُ إلی روایت. این مسکونُ إلی روایت دیگه یعنی مثل همین اصحاب اجماع که آقایان می گویند یعنی آدم خیالش راحت است ایشان کاملا دقیقا و لذا نگاه می کنیم بعد از ایشان مشایخ شروع کردند این حدیث را نقل کردند، محمد ابن یحیی، سعد ابن عبدالله، یکی از شاگردان ایشان محمد ابن علی ابن محبوب هم که شاگرد ایشان است، از ایشان نقل می کند، این بزرگان یواش یواش این حدیث را نقل کردند. اینها به نیمه دوم قرن سوم می خورد. قرن چهارم و پنجم را هم که عرض کردیم.

لذا به نظر ما با مجموعه شواهدی که عرض کردیم و این تحلیلی را که به لحاظ تاریخی و غیر تاریخی، رجالی و فهرستی، انصافا قبول روایت مشکل ندارد، روایت عمر ابن حنظله. انصافا نعم ما افاده الشهید الثانی مقبوله. عرض کردم سر مقبوله مال همین است یعنی در حقیقت نگفته ضعفه منجر، بحث ضعف نبوده، بیشتر بحث شدوذ بوده که این قابل شدوذ نیست و خود اهل سنت هم حتی دارد که روایته مقبولة، غیر از آن مسئله صحت و ضعف و حسن و إلی آخره. تعابیر خاص، قابل قبول است، ایشان این روایت به نظر مرحوم شهید اول قابل قبول است و انصافا تعبیر درستی است.

عرض کردیم ما وقتی خودمان بررسی می کنیم نیاز نداریم که به، الان آقایان ما برداشتند نوشتند که این روایت کاملا جا افتاده و لذا از آن تعبیر به مقبوله شده است، ما ریشه این کلمه را هم در آوردیم، ریشه اش به شهید اول بر می گردد و این که چرا شهید اول می

گوید مقبول آن را هم در آورديم، چرا؟ چون توقف داشتند امثال شهيد اول. توقفش يك: داود ابن حسين واقفي است. توقفش دو: خود عمر ابن حنظله توثيق نشده و باز محمد ابن عيسى پيش عده ايشان مجروح بوده به خاطر شيخ. توضيحات تمام اينها را ما عرض كرديم. اين منشا توقف بوده از نظر رجالي. شهيد اول بعد از علامه است. عرض كردم از زمان علامه قرن هفتم و قرن هشتم ديگه مباحث رجالي در ميان شيعه جا افتاد انصافا، حتى با اين كه ما عده زيادى مخالف با رجال داريم، همين الان هم بين معاصرین داریم اما اصل تفكر رجالي جا افتاد، می گویند صحیحۀ لا نعمل بها. تعابير هنوز تعابير رجالي است با اين كه شايد عمل هم به اين اصطلاحات نکنند و توضيحاتش را عرض كرديم و روشن شد سرّ مقبوله بودن يعنى اين بحث را، مثلا خود آقاي خوئی يا مثلا نائينى يا مرحوم آقازيا و ديگران. مرحوم نائينى مثلا می گوید چون اين خيلى قابل قبول بوده تعبير مقبوله، بيشتر جنبه تعبد است، اين مراد من كه می گویم در حوزه هاى علميه ما سعى كرديم تعبد را برداريم و به تحقق برسانيم، به واقعيت برسانيم، مرادمان اين است. مراد من روشن شد؟ يعنى الان در كلمات مثل مرحوم نائينى قبول روايت به تعبد است، چون اصحاب قبول كردند. ما آمديم كلمه مقبوله از زمان شهيد است، ما ممكن است به لحاظ هاى مختلف در روايت اشكال بكنيم لكن انجبار ضعف يك نکته كار است لكن نکته كار ديگر كه ما توضيح داديم شذوذ است، منشا شذوذ را هم بيان كرديم، منشا شهرت را هم بيان كرديم و اين شهرت نقلی است، به لحاظ نقلی شهرت پيدا کرده. تاريخش هم تقريبا معين كرديم از حدود سال هاى ۲۵۰، ۲۴۰ اين روايت شروع به شهرت می كند. بله به احتمال بسيار بسيار قوی در همان كتاب محمد ابن حسين دو سند داشته، يك سندش توسط حكم ابن مسكين بوده كه صدر روايت توش نيست. يك سند هم توسط صفوان بوده كه روايت كامل است و از غير طريق محمد ابن حسين هم داریم كه صفوان هست و روايت كامل است. اين مجموعه شواهد و انصافا همين طورى است كه شهيد فرمودند. الحق درست است و اين تقبل بين اصحاب هم حق اين است كه اين قابل قبول است. اين طور نيست كه مرحوم، البته اين جا شهرت عملى نيست يعنى شهرت عملى هم مسلم بعدها اصحاب در باب قضا قبول كردند. خب اين معروف است و عده اى مناقشه كردند با اين كه گفتند سند ضعيف است لكن در باب قضاوت. حالا ممكن است از راه روايت ديگرى هم باشد مثل ابو خديجه و ديگران. به هر حال باب قضائش را قبول كردند و يك نکته اى هم هست. اين تا اين جا راجع به اين.

پس بنابراین به نظر ما حق با شهید اول است و روایت مقبوله است و اگر هم شذوذی دارد که ما شذوذ هایش را بیان کردیم، شذوذ رجالی، شذوذ فهرستی، همه را بیان کردیم و با واقعیت های خارجی که عرض کردیم روایت قابل قبول است و متن روایت بسیار در درجات بالاست انصافا، انصافا متن قوی است، چه در بخش ولایت فقیهش و چه در بخش دومش که تعارض حکمین باشد یا قاضیین باشد یا والیین باشد و چه بخش سوم که اختلاف روایات باشد که مثلا دو تا روایت داریم.

فقط من قبل از این که وارد بشوم چون متعرض شدیم در اول اشکال آقاضیا قدس الله سره، مرحوم آقاضیا فرمودند که این حدیث معرض عنایین اصحاب است، به خاطر این که این بخش سوم تتمه و دنباله بخش دوم است، بخش دوم که تعلیق بر بخش اول است. بخش اول که شما رجوع به قاضی و فقیه شیعیه بکنید. بخش دوم، البته عرض کردم این روایت عمر ابن حنظله یک نکته عجیبی هم که دارد چون در آن زمان من توضیحاتش را عرض کردم در جامعه اسلامی تفکرات مختلف مطرح بود راجع به خلافتی جور و خلفائی که قبول داشتند، حتی علما قبول داشتند که این کارشان صحیح نیست مثلا حداقل شراب می خوردند. بعضی از بنی امیه که افراط در شرب خمر داشتند و کارهای زشت دیگه. خب اینها که دیگه مسلم بود، واضح بود این مسئله که کاملا روشن و واضح بود. در این جا دنیای اسلام چند راه رفته بود. یک راه راهی بود که قیام مسلحانه و علیه دولت قیام بکنند و از بین ببرند و تشکیل حکومت بدهند که در میان سنی ها بارزش خوارج بود، در میان شیعیه ها از قرن دوم و اوائل قرن دوم مثل زیدیه، بارز او زیدیه بود. راه دوم راهی بود که عده ای از علمای اهل سنت داشتند و حاصلش این بود که هر چه خلیفه گفت درست است دیگه بالاخره خلیفه است، اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم چون از این اطیعوا الله و اطیعوا الرسول عصمت را هم در می آورند. خلیفه هر چه گفت همان است دیگه، درست همان است، هیچ راه دیگری ندارد.

راه سوم این بود که عده ای از اهل سنت قائل شدند که کار خلیفه غلط است و باطل است لکن برای حفظ جامعه اسلامی و حفظ مرکزیت نظام اسلامی باید او را تایید کرد.

راه چهارم و راه هایی که هست، در این میان فقط یک راه بود که به امام صادق توسط عمر ابن حنظله و آن این که شما این انحرافی را که وجود دارد را قبول نکنید، تسلیم هم نشوید، تایید هم نکنید، عمل مسلحانه هم نکنید. پس چکار بکنیم؟ خودتان تشکیل دولت در دولت بدهید. این خیلی تصور عجیبی است. این در طرح عمر ابن حنظله است دیگه.

یکی از حضار: یعنی چه دولت در دولت؟

آیت الله مددی: یعنی خود شیعه بین خودشان تشکیل حکومت بدهند، کارها را خودشان انجام بدهند، به حسب ظاهر در نظام اسلامی هستند مثلاً در نظامی که اهل سنت داشتند اما خودشان قاضی بگذارند، خودشان اموری که مربوط به زکات است خودشان انجام بدهند. امور مالی را که خودشان انجام بدهند.

یکی از حضار: یعنی مثل همین نقبائی که نقیب بودند.

آیت الله مددی: نقیب که اصطلاحاً اول به معنای نماینده تام، مثلاً نقبائی که امیرالمومنین داشت غیر از آن نقبای

یکی از حضار: مثلاً سید یزدی و اینها

آیت الله مددی: اینها نقیب اشراف بودند. این که اصلاً هیچی. مسئول اتحادیه سادات، اشراف یعنی سید، اشراف جمع شریف، سید. اینها یک بخشی بود اصطلاح امروز یک بخش های نیمه دولتی بود، نیمه ملی، نیمه دولتی و نیمه مردمی بود به نام، چند تا منصب بود، یکیش هم دیوان احتساب بود، یکیش هم نقابت بود. نقابت این بود که کارش رسیدگی به سادات، فلان منطقه سید دارد، فلانی ادعای سیادت کرده، سیادات فلان منطقه ثابت است یا ثابت نیست، کار سادات و نصب سادات را بررسی می کرد. اسم اینها نقابة الاشراف بود. نقابت در زمان ما مثل سندیکا و اتحادیه، یک منصب

یکی از حضار: حالا این دولت را چه کسی تشکیل داد؟ اصلاً تشکیل دادند؟

آیت الله مددی: امام صادق در روایت عمر ابن حنظله این طور است. خودتان فقیه پیدا بکنید، خودش به جای قاضی باشد خودش سلطان باشد.

یکی از حضار: می خواهم بگویم عملاً شد؟

آیت الله مددی: خب عملاً که بله دیگه. این که نشد یک مشکل دیگری است و لذا وقتی که شیعه در بغداد نفوذ پیدا کرد خیال کردند دیگه وقت روایت عمر ابن حنظله است، سرّ این که از زمان آل بویه هم در بغداد بعد از کلینی این عملاً در بغداد جا افتاد این بود دیگه. یکی از حضار: منظورم سید رضی و این ها به همان زمان بود.

آیت الله مددی: آنها نقیب الاشراف بودند، آن منصب حکومتی بود. نیمه حکومتی بود. و نقیب الاشراف باز نقابة الاشراف، نقیب الاشراف کوفه، نقیب الاشراف بصره. باز اینها منصب داشتند. اینها یک چیز نیمه بود مثل این دفتر و دفتری که الان هست، این اگر می نوشت پیش حکومت اعتبار داشت، اما یک نقبا داریم باز این تقریباً نماینده تام الاختیار مثلاً امیرالمومنین که اموال خراج می آمد نقبا را احضار می کرد، نقبا یعنی نقیب حمدان، عشیره حمدان و عشیره فلان اینها نقیب و نماینده داشتند، مثلاً می گفت این ماه چند تا ولادت شده؟ این قدر، عددتان چقدر است؟ این قدر، مرگ و میرتان چقدر است؟ به عدد آنها پول می داد.

یکی از حضار: به معنای عریف نبود؟

آیت الله مددی: عریف همین است، عریف و نقیب یکی است. عریف یعنی آشنا، یعنی نماینده تام الاختیار، حالا اسمش را نمی دانم چه بگذاریم، کسی که مسئول امور مالی بود از طرف این عشیره مثلاً مسئول امور دارائی قم، وقتی می رفتند بودجه تعیین می کردند می گفتند در قم ما این مقدار زمین داریم، این مقدار اصلاحات می خواهد، این قدر آسفالت می خواهد. برای قم در بودجه این قدر قرار بدهید، این را هم نقیب یا عریف می گفتند، در عشائر عریف می گفتند، نقابة الاشراف هم این بود.

آن وقت این مسئله حکومت در حکومت یعنی شما قیام مسلحانه نکنید، حرف های آنها را هم قبول نکنید، مذهب شیعه را هم تطبیق نکنید، نکته اش این بود. مذهب حق را پیاده بکنید، چه کسی باید این را پیاده بکند؟ فانظر إلی رجل منکم عرف حلالنا و حرامنا، إلی رجل یعلم شیئاً من قضائنا، حالا چون عبارت ابوخلیجه در این جا با عبارت عمر ابن حنظله یکمی متفاوت است چون نمی خواهیم وارد آن بحث بشویم، لذا به این لحاظ این روایت اهمیت دارد.

آن و قت بعد از آن می گوید حالا اگر دو تا فقیه بودند چکار بکنیم؟ امام می گوید اعدل و افقه و اینها. بعد می گوید که این دو تا اختلاف کردند چنین. بعد امام می گوید نگاه بکنید به روایتی که از ما نقل کردند. بعد سوال می کردند این روایتی را که نقل کردند باز روایت ها مختلف است. آن وقت امام از این جا وارد اختلاف روایت می شود. مرحوم آقاضیا می گوید چون از اختلاف حکمین به اختلاف روایت رسیده است معنایش این است که شما بیابید در جایی که دو تا قاضی و دو تا فقیه شیعه اگر اختلاف کردند شما بیابید روایاتش را بررسی بکنید. خب این که نه کار متخاصمین است و نه کار شخص ثالثی است. لذا می گوید این روایت به این معنا. می گوید اصلا معنا ندارد رجوع کردن به روایت اینها. این اشکال آقاضیا روشن شد؟ و لذا می گوید به این معنا معرض عنها است.

عرض کنم من فکر می کنم. البته عرض کردم این روایت یک عجائبی دارد، انصافا بینی و بین الله، خیلی نشان می دهد دقت و ظرافت را. در این روایت مبارکه عرض کردم که صدر حدیث توسط صدوق نیامده است. الان نمی توانیم راجع به صدر حدیث چیزی بگویم چون توسط صدوق نیامده است اما ذیل حدیث یعنی قسمت دوم و سوم که توسط هر سه آمده است. هم صدوق و هم کلینی و هم مرحوم شیخ طوسی.

ببینید دقت بکنید من این جور فکر می کنم در این روایت آن قسمتی که صدر حدیث است بعد می گوید که امام می گوید این کار را نکنند، به طاغوت مراجعه نکنند. قلت فکیف یصنعان، این دو نفر چکار بکنند؟ شیعه هستند و اختلاف پیدا کردند. قال ینظران إلی من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما. این فلیرضوا به حکما به نظرم در روایت ابوخیجه است. این جا اضافه دارد، فإنی قد جعلته علیکم حاکما. به نظرم فلیرضوا به حکما یا شبیه این در روایت ابوخیجه هم هست. این ذیل نیست، فإنی قد جعلته علیکم حاکما. خوب دقت بکنید! این جا تعبیر ینظران است.

بعد ایشان می گوید که

یکی از حضار: شما از این عبارت الان عنایت می خواهید روی قلت فکیف یصنعان، قال ینظران، خب بعد تا کجا؟

آیت الله مددی: تا بعد می گوید این دو تا اختلاف کردند در حدیثان. الحکم ما حکم به اعدلها، افقههما، اصدقهما فی الحدیث و اورعهما

قُلْتُ فَإِنِّهَما عدلان مرضیان عند اصابنا لا یفضل واحدٌ منهما علی صاحبه، قال فقال ینظر إلی ما کان من روایتهم. من می خواهم این را بگویم آیا واقعا در روایت عمر ابن حنظله این دقت بکار برده شده بود؟ اول می گوید ینظران، این جا می گوید ینظر. ینظران یعنی این وظیفه آن دو تا شیعه است که اختلاف پیدا کردند. این ینظر احتمالا امام بحث را از آن جا خارج کردند. آقاضیا می گوید بحث هنوز سر اختلاف حکمین است. من می خواهم بگویم از این که امام فرمود یعنی حالا بحث حکمین، اختلاف پیدا کردند اعدل، بعد خود سوال این است که اگر دو تا فقیه اختلاف در روایت را، این جا امام بحث را روی اختلاف روایت بردند نه دیگه باب قضا. دیگه آن جا نیست. اگر این نکته باشد خیلی ظریف است انصافا، نگفت که این دو تا برگردند به روایت و آن را نگاه نکنند. نه متخاصمین نگاه نکنند. روشن شد حرف آقاضیا؟

آنجا ینظران دارد که این یعنی وظیفه متخاصمین است، این جا ینظر دارد دیگه امام از وظیفه متخاصمین خارج شد. آن وقت این جا وارد شد یعنی کاتما بحث را عمر ابن حنظله عوض کرده است. خیلی خوب اگر روایت شما اختلاف بود نه این که سوال مال آنها متخاصمین باشد و نه این که حالا یک فقیه دیگری بخواهد، چون آن بحث متخاصمین فقیه ثالث می شود. این که معنا ندارد که. یکی از حضار: یعنی این اعدل و افقه و اینها به روایات ناظر نیست.

آیت الله مددی: نیست. در مرفوعه زراره مربوط به روایت است که آن هم صحیح نبود، ثابت نبود. روشن شد؟ پس اصلا ینظر ناظر به اختلاف روایت و خود عمر ابن حنظله به عنوان علمی سوال می کند. ربطی به اختلاف حکمین ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین